

تعارض فرهنگ تعالی با توسعه (۱) و (۲)

سیدمحمد مهدی میرباقری

ایران، ش ۳۶۵۷ - ۳۶۵۸، و ۸۶/۳/۲۰۱۹



چکیده: یادمان پروفیسور سید حسین العطاس، جامعه‌شناس فقید مالزیایی، معرکه آرای موافقان و مخالفان وجود علم بومی شد. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی میرباقری از جمله موافقان علم بومی بود. وی معتقد است که علم تولیدشونده است، نه صرفاً اکتشافی و باید متناسب با فرهنگ بومی تولید شود، نه فرهنگ مدرنیته غربی که خود را بر جهان تحمیل می‌کند. معیار حقانیت علم وای صدق و کذب است و تعبیر و تفسیر دانشمندان جایگاهی رفیع در تولید علم دارد.

تولید علم در بوم فرهنگی (نه بوم جغرافیایی و تاریخی) یک ضرورت است و این ممکن نیست جز از طریق تحول در روش‌ها، تاروش تحقیق متحول نشود امکان دستیابی به چنین چیزی ممکن نیست. بحث را در باب چالش جدی که اکنون در مقیاس جهانی پیش روی بشر است دنبال می‌کنیم و آن چالش «تعالی» با «توسعه» است. امروزه توسعه پایدار خود را به صورت «برخورد تمدنی» تعریف کرده است. برخورد دو تمدنی است که یکی به دنبال توسعه است و دیگری به دنبال تعالی. از همین منظر دستیابی به علم بومی در بوم فرهنگ معتقد به تعالی یک ضرورت است و این مهم نیز جز با تحول در روش‌ها، فلسفه روش‌ها و نمونه‌سازی برای تولید روش میسر نیست. یعنی همان‌طور که شما برای مطالعه یک موضوع مدل‌سازی می‌کنید، در یک قدم فراتر، در حوزه فلسفه علم برای «تحقیق» مدل‌سازی می‌کنید و فراتر از آن نمونه‌سازی و مدل‌سازی برای «روش تحقیق» است. برای تولید علم جدید باید از این جا آغاز کنیم و اگر در فلسفه روش تحقیق به تحول در روش‌های بنیادی نرسیم، امکان دستیابی به علم جدید فراهم نمی‌شود. جهانی‌سازی علم مدرن، خط و مرز فرهنگ‌ها را

بازتاب اندیشه ۸۷

۱۴

تعارض
فرهنگ تعالی
با توسعه
(۱) و (۲)

شکسته است و این چالش ضرورت علم بومی را فراهم آورده است.

تعالی و توسعه، هر دو مشترکاتی با یکدیگر دارند، یعنی هر دو به دنبال این هستند که از طریق تحول در نیازهای بشر، آنها را مرتفع کنند و با ایجاد موضوعات و روابط جدید، مقیاس نیازها و ارضای آنها را تغییر دهند. در توسعه آن چه را که می‌خواهند دنبال کنند، تغییر «کمی» در جوامع نیست، بلکه می‌خواهند تغییرات «کیفی و کمی» را همزمان ایجاد کنند تا مقیاس نیاز و ارضای نیاز را تغییر دهند، این در تعالی هم هست. تعالی به دنبال مفاهیمی از نوع امنیت، مشارکت، آسایش، بهجت و نشاط، آزادی است.

معنی تعالی مبارزه با آزادی، نشاط و بهجت، عدالت‌گستری و امثال اینها نیست. معنی تعالی جویی، ساختارگرایی نیست، بلکه عبور از ساختارها به سمت تعالی است. پس تفاوت در کجاست؟ نخست جایی که با هم تفاوت دارند، در «مبنا و هدف» است. هم تعالی و هم توسعه، هر دو انسان محور هستند و موضوع اصلی آنها توسعه انسانی است. گسترش امنیت انسانی و تغییر یافت نیروی انسانی است. می‌خواهند انسان به یک نقطه بالاتری برسد و نیاز برتری را درک کند و آن را بهتر ارضاء کند. اما در «مبنا و جهت» با یکدیگر متفاوت هستند و آن چه مهم است این است که این جهت در همه فرایندها توسعه و تعالی سازی و جاری می‌شود. جهت یکی، «توسعه ابتهاج مادی» است (البته تقسیم به مادی و معنوی غلط است، اما چون تعبیر دیگری نداریم آن را بیان می‌کنیم) و جهت دیگری، «توسعه تقرب و ابتهاج به قرب» است. توسعه، رفاه و بهره‌وری مادی و همین‌طور اشتداد لذت جویی مادی را از طریق «نظام تحقیقات» و «تحقیقات سازمانی» علم، فناوری و صنعت دنبال می‌کند. البته تعالی نیز با صنعت و علم مبارزه نمی‌کند، اما در تولید و ایجاد فناوری‌ها جهت دیگری را دنبال می‌کند. این اختلاف نظر در باز تولید مفاهیم پایه زندگی هم حضور پیدا می‌کند، هر دو صحبت از رفاه، عدالت و امنیت، دانش و... می‌کنند، اما در واقع «تعاریف» و «احکام» متفاوتی دارند و آنها را یکسان تعریف نمی‌کنند.

کدام انسان حکیمی که البته ساختارگرا و متحجر نباشد، با آزادی، امنیت و علم‌گستری مخالف است. اختلاف در فرهنگی است که این مفاهیم پایه زندگی را «باز تولید» می‌کند، و در قدم بعد اختلاف به سازوکارهای علمی و نرم‌افزارهایی بازمی‌گردد که برای دستیابی به این «آرمان‌های تعریف شده» شکل می‌گیرند.

اختلاف دیگر در آسیب‌شناسی است. گاهی گفته می‌شود که مشکل اصلی توسعه، تمدن سنتی است و باید سنت به سمت توسعه گذر کند. کسی که طرفدار تعالی است، مشکل تعالی را دو چیز می‌داند:

۱. تجددگرایی و مدرنیته به معنای غربی آن و نه به مفهوم کلی نوگرایی.

ما باید مدرنیته‌های مختلف تعریف کنیم. این که مدرنیته غربی خود را جهانی کند و مدرنیته‌های دیگر را تحمل نکند، مخالف اندیشه پلورالیستی خود آنهاست.

۲. سنت به معنای تحجر و ساختارگرایی.

حتی اگر در تعبد به مذهب نیز ساختارگرا باشیم و بگوییم ظرفیت تعبد به ادبیات ماگره می‌خورد، این نیز غلط و مانع رشد و تعالی است. گذار از تمدن سنتی به مدرنیته غربی، الگوی توسعه غربی است که به نظر ما این طور نیست و راه تعالی، مدرنیزاسیون نیست. غرب استراتژی این توسعه را نیز «جهانی‌سازی» می‌داند، اما از نظر ما این جهانی شدن عین «وابستگی» است.

در مقابل استراتژی آنها که جهانی شدن به وسیله پذیرش کنوانسیون‌های بین‌المللی و امثال آنهاست، استراتژی این طرف، تلاش و عبور از وضع موجود با درگیری با جریان تجدید است. البته این درگیری به معنای درگیری فیزیکی نیست، بلکه یک درگیری همه‌جانبه در حوزه «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» در همه لایه‌های آن است که ما از آن به «برخورد تمدنی» تعبیر می‌کنیم. پس چالش بین این دو تمدن چالش بین دین و علم مدرن خواهد بود نه چالش بین دین و علم و دانش به معنای کشف واقع و حقیقت. چالش، چالش بین دین و تجدید غربی است که بروز عینی آن در جامعه ما چالش بین دو فرهنگ است. یعنی چالش بین فرهنگ تعالی و توسعه. حال راه حل برای عبور از این میدان چیست؟

در برخورد تمدنی می‌خواهند تمدن‌های رقیب را به خرده‌فرهنگ تبدیل کنند و اگر هم می‌گویند که فرهنگ‌های بومی باید به رسمیت شناخته شود، به همین معناست. یعنی بر محور توسعه، فرهنگ‌های بومی بازسازی و تعریف شوند. این به معنی بازتولید فرهنگ است نه به رسمیت شناختن فرهنگ. مذهب را به همان مقدار به عنوان یک واقعیت به رسمیت می‌شناسند که اختلافات نژادی را. بنابراین به نظر ما، نه نظریه مدرنیزاسیون و نه اصلاح قرائت دینی به وسیله ادبیات توسعه و مکملیت و ترکیب علم و دین، هیچ کدام پاسخگو نیستند، زیرا دلیل این که ما این‌ها را مخلوط می‌کنیم ناشی از نشناختن علم مدرن است.

به نظر ما راه حل سومی باید داد. باید فرهنگ معیشت و توسعه را در فرهنگ تعالی «منحل» کرد و با پارادایم‌ها و سرمشق‌های جدید، علم جدیدی تولید کرد. علم تولیدکردنی است. به نظر من کسانی که علم را فقط یک اکتشاف و یک بیرون‌نگاری ذهن می‌دانند، با تئوری‌های مدرن فلسفه علم هم سروکار نداشته‌اند. البته بحث ما یک بحث معرفت‌شناسانه نیست که آیا علم کاشف است و یا ابزار است و یا حضور است. و یا این که «حضور اراده ما در

بازتاب اندیشه ۸۷

تعارض
فرهنگ تعالی
با توسعه
(۱) و (۲)

نسبیت عالم است» این بحث فلسفی است، اما در هر صورت ما معرفت را اختیاری می‌دانیم و حاصل جریان تولید و ولایت، برای آن نیز حق و باطل قائل هستیم و بر این اصل پافشاری می‌کنیم که علم حق و باطل دارد، اما ورای صدق و کذب، بین «حق و باطل» و «صدق و کذب» نباید خلطی صورت پذیرد. این طور نیست هر چیزی که مطابق با واقع بود، حق باشد. معیار حقانیت علم اکتشاف نیست. معیار حقانیت علم، یک معیار اخلاقی است که ما آن را به عبودیت و تسلیم باز می‌گردانیم.

به نظر ما تنها راهی که پیش رو داریم «انقلاب فرهنگی» است. یعنی نه «مطلق‌گرایی ذهنی» و نه «نسبیت مادی» هیچ کدام پاسخگو و حلال نیازهای تعالی نیستند و نیاز علمی تعالی را حل نمی‌کند. ما نیاز به تحول در علم و تولید علم جدیدی داریم که مبتنی بر «نسبیت اسلامی» ممکن است. به گمان ما: ۱. تولید نسبیت اسلامی؛ ۲. فلسفه روش تحقیق و ۳. روش تحقیق در حوزه علوم - شامل علوم پایه، علوم تجربی و علوم نظری. راه حلی است که روشن فکری اسلامی و روشن فکران مسلمان باید دنبال کنند تا به جای خط زدن صورت مسأله، آن را حل کنند. به گمان ما رسالت روشن فکری دینی، انقلاب فرهنگی است. در جامعه‌ای که معتقد به تعالی و تقرب است اگر انسان‌ها بخواهند که در فرآیندهای اجتماعی حضور پیدا کنند، ساختار فرهنگی مدرن را بر نمی‌تابند و این جاست که انقلاب فرهنگی به طور یقین اتفاق خواهد افتاد.

● اشاره

های صادقی

۱. پروفیسور سید حسین العطاس از پیشگامان اندیشه تولید علم دینی بود و در این زمینه گام‌هایی برداشت. یادمان ایشان با موضوع «علم بومی، علم جهانی، امکان یا امتناع؟» زمینه‌ای برای طرح مجدد دیدگاه‌های مختلف پیرامون مسأله جهت‌داری علوم شد. در این زمینه دیدگاه‌های بسیار متنوعی وجود دارد. برخی همچون آقای ملکیان معتقدند که علم هیچ زاد و بومی ندارد. اگر داشته باشد اهمیتی ندارد و باید آن را با معیارهایی مستقل از زاد و بومش بررسی کرد. در برابر آن کسانی مثل آقای میرباقری معتقدند که علم نه تنها زاد و بوم دارد، که این زاد و بوم بر هویت آن تأثیرگذار است. البته تعبیرها از زاد و بوم متفاوت است. برخی آن را صرفاً زاد و بوم جغرافیایی می‌بینند و برخی فرهنگی. آقای میرباقری از دسته دوم است. این دیدگاه در جهان اسلام با دیدگاه بسیاری از فیلسوفان و نظریه‌پردازان در جهان غرب قرابت دارد، هر چند ممکن است از دو پایگاه و از دو جهان‌بینی متفاوت برآمده باشند. کسی مانند مارکس که می‌گویند وضع معیشتی و اقتصادی تعیین‌کننده نحوه تفکر و نگاه ما به جهان است، کسی مانند فروید که بر مسائل

بازتاب اندیشه ۸۷

۱۷

تعارض
فرهنگ تعالی
با توسعه
(۱) و (۲)

روانی تأکید دارد و نحوه نگاه ما را متأثر از آن می‌داند، کسی مانند ویتکنشتاین که نظریه بازی‌های زبانی را ارائه می‌دهد، کسانی در حوزه جامعه‌شناسی معرفت که معتقدند وضع اجتماعی در شکل‌گیری معرفت مؤثر است، کسانی که در سنت کانتی معتقدند ساختارهای از پیش موجود ارزشی و بینشی در تجربه‌های ما از جان و جهان مؤثر است و دیگر نطه‌هایی که به نوعی نحوه عمل و رفتار یا محیط پیرامونی را در شکل‌گیری معرفت بشر دخیل می‌دانند از این قبیل‌اند. منتها برخی این رویکرد را با نگاهی مادی و برخی با نگاهی الهی دنبال می‌کنند. آقای میرباقری از دسته دوم است.

۲. علم، هم در مقام کشف و هم در مقام داوری، از ارزش‌ها، بینش‌ها و کنش‌های دانشمندان جهت می‌گیرد؛ زیرا علم برخاسته از جان دانشمندان است و محصول آن به حساب می‌آید. هر معلولی رنگ علت خود را دارد، رابطه علت و معلول این هم‌آهنگی را ایجاد می‌کند. از طرفی انسان نیز محصول عوامل متعددی از جمله فرهنگ، محیط، وراثت، تربیت و اراده خود است. بنابراین، همه این عوامل سهمی در شکل‌گیری او و محصولات او دارند. بدین ترتیب می‌توان فهمید که اراده انسان در علمی که تولید می‌کند دخیل است. چنان که بستر فرهنگی که در آن رشد می‌کند نیز دخیل است.

۳. جناب آقای میرباقری معتقدند که علم تولیدکردنی است و کسانی که علم را فقط یک اکتشاف می‌دانند با تئوری‌های مدرن فلسفه علم سروکار نداشته‌اند. این سخن درست است، اما ای کاش ایشان نشان می‌دادند که کدام نظریه‌های جدید در فلسفه علم چنین چیزی می‌گویند و بر چه پایه‌ای. خود ایشان نیز در این سخنرانی صرفاً به طرح دیدگاه خود پرداخته‌اند. یعنی نه یکی از نظریه‌های موجود را مبنای بحث قرار داده‌اند و نه برای دیدگاه‌های خود استدلال آورده‌اند. مثلاً هنگامی که می‌گویند نیاز به یک انقلاب فرهنگی داریم که راهی در میانه «مطلق‌گرایی ذهنی» و «نسبیت مادی» پیدا کند و آن راه مبتنی بر «نسبیت اسلامی» است؛ نه برای این انتخاب دلیل می‌آورند، نه شاخصه‌ها و مؤلفه‌های «نسبیت اسلامی» را ذکر می‌کنند و نه برای روشن شدن مبنایشان به دیگر دیدگاه‌های معروف ارجاع می‌دهند. اگر این نقیصه برطرف می‌شد، آنگاه می‌توانستیم داوری بهتری در مورد دعاوی ایشان داشته باشیم.

۴. یک اشکال مباحث مطرح شده از سوی آقای میرباقری جعل غیرضروری اصطلاح است. به عنوان نمونه هنگامی که از «توسعه ابتهاج مادی» سخن می‌گویند ظاهراً می‌خواهد به توسعه لذات مادی اشاره کنند. این موضوع در فلسفه اخلاق با عنوان لذت‌گرایی، امری شناخته شده و معروف است. چه نیازی وجود دارد که اصطلاح جدیدی خلق شود که کار فهم را بر شنونده و خواننده دشوار کند؟ همچنین هنگامی که از «توسعه تقرب و ابتهاج به قرب» سخن می‌گویند، اولاً منظورشان نزدیکی به خداست، ثانیاً لذتی که از قرب الهی حاصل می‌شود مورد نظر است. ایشان می‌توانستند به جای این اصطلاح ثقیل که شنونده فارسی‌زبان را دچار چالش بیهوده‌ای می‌کند، بگویند توسعه لذت حاصل از قرب الهی یا وصول به خدا، یا رسیدن به خدا یا نزدیکی بیشتر به خدا و مانند آن.